بسم الله الرحمن الرحیم

 (و بالجملة: لایجوز ان یکون سبب الشیء من حیث هو حاصل الموجود الا شیئا حاصل الوجود ولو کانت ماهیة سببا للوجود لانها ماهیة لکان یجوز أن یکون یلزمها مع العدم لأن ما یلزم الماهیة من حیث هى یلزمها کیف فرضت)[[1]](#footnote-1)

 چون مرحوم آخوند مطلب را قدرى مهم تلقى كردند مقدارى این مسأله را تطویل دادند و قضیه روشن شد و واضح است كه ما یك ماهیت شیء داریم و یك وجود ماهیت، و باید این دو از هم امتیاز پیدا كنند و در اینجا كه قبلا مرحوم آخوند به ان تصریح كردند ما دیدیم كه در یك مورد بعضى از اشتباهات اتفاق افتاده بود. یعنى خلط بین وجود ماهیت و بین تقرر ماهیت، كه عبارت است از نفس هویت ماهیت بدون تعین خارجى، خود ماهیت؛ و ایشان مى‌فرمایند كه ما باید بین ماهیت و بین وجود ماهیت، بین عدم ماهیت و بین عدم لوازم ماهیت و همینطور بالنسبه به علیت ماهیت براى لوازم ماهیت، نه وجود لوازم ماهیت امتیاز قائل بشویم؛ من باب مثال، نفس اربعه را اگر بخواهیم لحاظ كنیم خود اربعه براى زوجیت علت است. این زوجیت لازمه ماهیت اربعه است من حیث هى هى (سواء تحقق ام لم یتحّقق). و اگر بخواهیم وجود اربعه را لحاظ كنیم، علت مى‌شود براى وجود زوجیت. و اگر عدم اربعه را لحاظ كنیم علت مى‌شود براى عدم این زوجیت، نه عدم زوجیت ماهوى، بلكه عدم زوجیت خارجى.

 بناء علیهذا بین علت و معلول در هر مرتبه و رتبه‌اى كه هست باید سنخیت باشد. در عالم تقرر و وجود و در مرتبه عدم. اگر این مسأله مورد لحاظ قرار بگیرد دیگر در اینجا اشكال نمى‌شود كه خود ماهیت حق تعالى، این ماهیت من حیث وجوده، اقتضاى وجود خود را مى‌كند؛ یعنى ماهیت من حیث انه هى اقتضاى ماهیت وجود را مى‌كند؛ كانه براى وجود یك ماهیتى تصور كردند و این یعنى همان حقیقه الوجود ذات وجود، بعد ماهیت موجوده اقتضاى وجودِ ماهیت وجود را مى‌كند. یعنى وقتى كه ماهیت حق متعال وجود شد دیگر در این صورت این ماهیت وجود هم موجود مى‌شود، مثل اربعه وقتى كه اربعه موجود شد ماهیت زوجیت هم وجود خارجى پیدا مى‌كند.

 این مطلب مندفع است. چرا كه وجود از سنخ زوجیت براى اربعه نیست كه به لوازم ماهیت تعلق بگیرد، بلكه وجود عبارت است از همان تحقق خارجى این ماهیت؛ اگر ماهیت موجوده اقتضاى وجودِ وجود را بكند، در آن ماهیت موجوده نقل كلام مى‌شود كه آیا آن وجود بر این وجودى كه مى‌خواهد بر آن عارض بشود مقدم است یا نه؟ اگر مقدم باشد، تقدم الشیء على نفسه لازم دارد اگر از عنایت دیگرى باشد تسلسل لازم مى‌آید. بنابراین این بحثى كه در مورد اربعه و زوجیت شده و لوازم اربعه به عنوان لازم، بر اربعه حمل شده با بحث در ماهیتى كه در مورد حق متعال است دو تا است. فعلى هذا ما هیچ چاره‌اى نداریم كه بگوییم ماهیت حق تعالى عین انیت اوست و عین وجود اوست اگر امتیازى بین ماهیت و بین وجود در حق تعالى قائل بشویم این اشكالاتِ تقدم الشیء على نفسه و تسلسل و دور لازم مى‌آید.

## تطبیق متن

 و بالجمله لایجوز ان یکون سبب الشیء من حیث هو حاصل الوجود الا شیئاً حاصل الوجود جائز نیست كه سبب شیئى حاصل الوجود از حیث اینكه آن شى حاصل الوجود است شیءاى غیر از شیء حاصل الوجود باشد سبب و علت شیئ كه آن شیء به عنوان وجود لحاظ مى‌شود معدوم باشد؛ و الّا لازم مى‌گیرد كه عدم، اقتضاى وجود كند وهو مستحیل. و لو کانت ماهیه سببا لِلوجود لانها ماهیه لکان یجوز ان یکون یلزمها مع العدم لان ما یلزم الماهیة من حیث هى یلزمها كیف فرضت،

 اگر یك ماهیتى به حیثیت ماهوى خودش سبب وجود است نه به حیثیت وجود چون ماهیت است اقتضاى وجود را مى‌كند و سبب وجود است پس در هر حالى این ماهیت باید اقتضاى وجود را بكند ولو اینكه این ماهیت معدوم نباشد!! این محال است. لکان یجوز جایز است (ان یکون یلزمها مع العدم ... فرضت) اینكه لازم بگیرد آن وجود را مع العدم با عدم یعنى وجود با عدم لازمه ان ماهیت باشد چون آنكه لازمه ماهیت است من حیث هى به جهت خود ماهیت لازم ماهیت است هر طورى شما فرض كردید ولو در حال عدم ولا یتوقف على حال وجودها متوقف در حال وجودش نیست.

 ومحال ان یکون ماهیه عله لوجود شى و لم یعرض لها وجود) محال است اینكه یك ماهیتى علت براى وجود شیء باشد و وجودى عارض بر آن باشد فیکون عله الموجود لم یحصل له الوجود پس علت شیء موجود، هنوز خودش موجود نیست واذا لم یحصل للعله وجود وقتى كه براى وجود علتى حاصل نمى‌شود، (لم یحصل للمعلول وجود) براى معلول هم، وجودى حاصل نمى‌شود بل یکون للعلة ماهیة فیتبعها ماهیة المعلول بلكه براى علت یك ماهیتى است و ماهیت معلول تابع آن است مثل ان المثلث یعنى در اینجا علیت به خود ماهیت بر مى‌گردد نه اینكه علیت به وجود ماهیت بر گردد علیت روىِ سرِ خود ماهیت است؛ خود ماهیت علت براى لوازمش است نه علت براى وجود لوازمش مثل أن مثل اینكه مثلث یتبعها کون الزوایا مساویة لقائمتین لازمه مثلث این است كه زوایاى او مساوى با دو قائم باشد لکن لایوجد کون الزوایا کقائمتین حاصلا موجوداً الا و قد عرض للمثلث وجود ولى اینطور نیست این كه اگر زوایا مثلث دو قائمه باشند وجود داشته باشند مگر اینكه براى خود مثلث وجود عارض باشد فان لم یعرض للمثلث وجود پس اگر براى مثلث وجود عارض نشود لم یعرض لکون الزوایا کقائمتین الوجود زوایاى او هم وجود خارج پیدا نمى‌كنند (و لیس یجوزان‌یقال) نمى‌شود كه كسى اینطور بگوید للوجود ماهىة لیس‌یعتبرمع الوجود براى وجود یك ماهیتى است كه معتبر نیست به آن ماهیت وجود، یعنى آن ماهیت به وجود هم علیت دارد مثل اینكه چطور اربعه براى زوجیت علیت دارد و علیت او مبتنى بر وجود اربعه نیست، این وجود هم یك ماهیتى دارد كه ماهیت و، ذات حق تعالى باشد كه آن ذات لازم نگیرد در علیت، وجود خود را؛ اگر معدوم هم باشد علیت خودش را از دست نمى‌دهد کما یجوز ان یکون لکون الزوایا کقائمتین ماهیة همان طوریكه جایز، است براى زوایا كه مثل دو قائمه هستند (مجموع زوایاى مثلث مثل دو قائمه هستند، صد و هشتاد درجه،) این ماهیتى باشد كه لایعتبر، معها الوجود لازم نیست به آن ماهیت وجود مثلث باشد یا نباشد، علیت دارد براى تساوى زوایا با دو قائمه

 فان تلک الماهىة فى حال وجود المثلث تكون موجودة این ماهیت در حال وجود مثلث موجود است كه ماهیت مثلث باشد وفى حال عدمهعا تکون معدوم ة این ماهیت معدوم است ولى در عین حال علیت خودش را دارد وما لم یوضع للمثلث وجود مادامى كه وجودى بر مثلث عارض نشود (لم یکن لتلک الماهیة وجود) این ماهیت وجود خارجى ندارد

 (فلیس یمکن ان یقال)، نمى‌شود گفت ماهیه الاول عرض لها وجود این مطلب در مورد مثلث درست است و اما در مورد وجود حق اینطور نیست ماهیت اول، اول حق تعالىً عرض لها وجودً؛ نمى‌توانیم بگوییم وجودى به او عارض شده حتى لزم عنها الوجود تا اینكه از این ماهیت لازم بیاید یك وجودى ولایجوز أن یقال انها جواب این مطالب روشن است است كه اگر قبلا وجود داشته باشد این تقدم الشى على نفسه لازم مى‌آید این كلام جواب تمام این حرف ها است كه خواهد آمد

 وإن لم یوجد یکون للوجود عنها وجود این ماهیت اول حق متعال اگرچه وجود نداشته باشد (یکون للوجود عنها وجود یکون وجود) یك وجودى از این هست به سببً وجودٍ عنهاً یعنى یك وجودى در خارج وجود پیدا مى‌كند از این ماهیت یعنى مى‌خواهد بگوید كه ماهیت معدومه هم سبب وجود خودش و عروض وجود بر خودش نخواهد شد (و لایجوز ان یقال انها و ان لم یوجد) اگر چه وجود نداشته باشد و ماهیت حق تعالى معدوم باشد (یکون للوجود عنها وجود) وجودى از براى این ماهیت، تحقق پیدا مى‌كند به عبارت دیگر بهتر بود بجاى وجودٌ، تحققٌ مى‌آورد یكون تحقق للوجود عنها؛ تحققى براى وجود از ناحیه ماهیت وجود دارد چرا نمى‌شود چون ماهیت معدوم است وازناحیه عدم كه افاضه وجود نمى‌شود. همینطور ولایجوز ان یقال و نمى‌شود گفت انها من حیث هى ماهیه ازحیث اینكه ماهیت هست، ماهیت وجود لازمه اوست. البته مسلم است كه وجود كه ماهیت ندارد منظور ایشان همین حقیقت وجود است. نه مى‌شود گفت اگر ماهیت معدوم باشد، چون عدم اقتضاى وجود را نمى‌كند. ونه مى‌شود گفت: انها من حیث هى ماهیه یعنى صرف نظر از عدم و وجود

 یلزمها وجود ماهیه الوجود ماهیتِ وجود لازمه اوست. ومِن حیث یعرض لها وجود یلزمها وجود ماهیه الوجود چرا نمى‌توان گفت؟ چون بالنسبه اگر قرار باشد براین كه ماهیت به لحاظ حیثیت ذاته لابه لحاظ حقیقت وجوده به لحاظ حیثیت ذاتش اگر ماهیت اقتضاى وجود را بكند بنابراین درحال عدم هم باید اقتضاء بكند این هم ازاین نقطه نظر باطل است

 فان ماهیه الوجود لایخلو عن ان تکون موجوده ماهیه وجود خالى از این نیست كه باید موجود باشد ولیس کماهیه کون الزوایا کقائمتین ماهیت وجود مثل ماهیت اینكه مجموع زوایا مثل دوقائمه باشد نیست من حیث لایجب لها دائما وجود مادامت ماهیه تا مادامى كه ماهیت مى‌باشد؛ همینطور كه در مثلث لازم است؛ مجموع زوایاى آن با دو قائمه مساوى باشد، هر وقت مثلث وجود داشت وجودشان براى مثلث واجب باشد تساوى هم وجود دارد، هر وقت مثلث وجود نداشت تساوى هم وجود ندارد. هر وقت مثلث تقرر داشت یعنى لحاظ كردیم نه وجود را نه عدم را بر او، تساوى هست نه اینكه تساوى زوایا با مثلث وجود دارد، معلول براى مثلث است نه! اینكه این تساوى وجود خارجى دارد وجود خارجى معلول، وجود مثلث خارجى است

 بل هذه الماهیه بلكه این ماهیت توجد بعد وجود المثلث بعد از وجود مثلث این ماهیت پیدا مى‌شود و وجود پیدا مى‌كند وان عدم المثلث عدمت هذِهِ الماهیه فان قال قائلٌ اگر مثلث معدوم بود تساوى هم معدوم است نه اینكه تساوى نیست، معدوم است، معدوم خارجى است. وایضا و همچنین ما اینطور فرض مى‌كنیم فان عدمت ماهیه واجب الوجود عدم الوجود پس اگر ماهیت واجب الوجود معدوم باشد وجود هم نیست. یعنى ایشان مى‌خواهد بفرماید كه ما از عدم ماهیت واجب الوجود نتیجه مى‌گیریم عدم خود وجود واجب را، بنابراین از وجود ماهیت واجب الوجود، علت قرار مى‌دهیم وجود واجب الوجود را اینطور فرض مى‌كنیم. ایشان مى‌گویند بحث را مى‌بریم در همان وجود. یعنى شما كه مى‌گویید ماهیت موجود است این همان تقدم الشئ على نفسه است.

 فیکون حینئذ لیست الماهیه یعنى در اینجا ما نمى‌خواهیم بگوییم ماهیت من حیث هى، علت وجود است. و همینطور نمى‌خواهم مثل اشكالى كه قبلا بیان شد را بگوییم كه ماهیت معدومه علت وجود است، بلكه مى‌گوییم اصلا ماهیت موجوده علت وجود است دیگر چه مى‌گویید هم انفكاك بین ماهیت وبین وجود در بارى تعالى انداختیم وهم ماهیت موجود را علت براى وجود گرفتیم هر دو آنها درست است. در اینجا اشكال این است كه شما مى‌گویید: ماهیت موجوده. آن وجودى كه مى‌آورید كار را خراب مى‌كند تقدم الشیء على نفسه یا تسلسل و دور لازم مى‌آید

 فیکون حینئذ در این موقع لیست الماهیه سببا للوجود ماهیت من حیث هى هى و به تنهایى سبب وجود نیست بل کونها موجوده سبب للوجود در فرض وجود سبب وجود است و ما ماهیت واجب را با فرض وجود سبب وجود مى‌گیریم این اشكال دارد فیحتاج اذن پس در این موقع احتیاج دارد ان تکون موجوده تا این ماهیت واجب، موجود باشد تا ... حتى یلزمها وجود الوجود تا اینكه لازمه این ماهیت موجود، تحقق وجود باشد، تحقق عروض وجود براو باشد. وجود، زائد بر او باشد وجود را خلق كند براى خودش، وجود را معلول براى خودش قرار بدهد

 والا لم یلزمها الا عدم الوجود اگر این ماهیت موجود نباشد لازمه او عدم وجود است. نه اینكه وجود وجود است نه اینكه تحقق وجود است فتکون قبل اللازم الموجود موجوده پس قبل از لازمه موجود كه وجود باشد خودش موجود است فیکون قد عرض لها الوجود قبل ان لزم عنها الوجود و هذا محالٌ پس براى او وجود عارض شده است قبل از اینكه از او وجود لازم بیاید. از قبل از اینكه علیت در وجود پیدا كند. وجود قبلا برایش عارض شده است این هم محال است فاحتفظ بهذا الکلام فانه لم یوجد نظیره فى هذا المقام كه ما حصل كلام مرحوم آخوند در اینجا این شد كه ما بین سه مرتبه باید انفكاك قائل بشویم:

## مرتبه تقرر ماهیت

 مرتبه وجود ماهیت و مرتبه عدم ماهیت در مرحله تقرر ماهیت، ماهیت علت است براى لوازم خودش صرف نظر از وجود و عدم؛

 در مرحله وجود ماهیت، وجود ماهیت علت است براى وجود لوازم.

 در مرتبه عدم ماهیت، عدم ماهیت علت است براى عدم خارجى لوازم. همین را مى‌گویند حفظ مرتبه، حفظ مرتبه و لحاظ مرتبه به این مربوط است كه انسان مرتبه ماهیت و مرتبه وجود و مرتبه عدم را با یكدیگر خلط نكند این یك مطلب. از اینجا ما به این نكته مى‌ریسم كه در مورد حق متعال چطور قضیه صادق است مى‌گوییم كه حق متعال ماهیت او اگر جداى از وجود او باشد در این صورت همین ما درباره جناب حق متعال این قاعده را جارى مى‌كنیم. مى‌گوییم جناب حق متعال!، ماهیت شما، اگر اقتضاى وجود را بكند در هر حال چون این اقتضاى وجود به لحاظ حیثیت نفس ماهیت بر مى‌گردد نه به لحاظ وجودش بنابراین ماهیت سركار باید در لحاظ عدم اقتضاى وجود را بكند وهو محالٌ

 اگر ماهیت سركار به لحاظ عدم، اقتضاى وجود را بكند كه قضیه را به بطلان این برگرداندیم

 اگر ماهیت سركار به لحاظ وجود، اقتضاى وجود را بكند كه فقط در این فرض اشكال تقدم الشیء على نفسه لازم مى‌آید واو این است كه وجود عارض بر ماهیت حق تعالى شده باشد قبل از اینكه لازمه این وجود تحقق پیداكرده باشد، ما گفتیم كه ماهیت موجود علت براى وجود مى‌شود یعنى ماهیتى كه ما فرض كردیم در صندوق وجود دارد علت براى وجود خارجى مى‌شود كه، لازم این است. مثل اینكه اربعه علت براى زوجیت بشود این ماهیت موجوده در این صندوق و بقچه علت بشود براى حمل این موجود خارجى براو. براى حمل و معلولیت این وجود خارجى واگر اینطور است نقل كلام در این ماهیت موجوده مى‌كنیم این ماهیت موجوده وجودش را از كجا آورده است؟ اگر وجودش همین وجودى است كه مى‌خواهد به آن برگردد این دور است و تقدم الشئ على نفسه. و اگر این وجود را از ناحیه غیر درآورده از واجب الوجودى به ممكن الوجودى ساقط مى‌شود.

1. ص ١١٧. [↑](#footnote-ref-1)